

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
سَخْنَرَانِي جَنَابِ آقَايِ مُحَمَّدِ حَسِينِ رَحِيمِي

سَخْنَرَانِي جَنَابِ آقَايِ مُحَمَّدِ حَسِينِ رَحِيمِي

اثر شناسی کلمات طیب و خبیث

پیرامون وصایای رسول الله صلی الله علیه و آله و بیانات اهل بیت علیهم السلام

www.almenhaj.com

IVIA

@almenhaj  
@almenhajGroup  
@almenhaj

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)

(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)

(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)

.....  
(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم،

یا به جهل کشیده شوم)

# جلسه‌ی سوم گفتاری پیرامون

(کلمات طیب در وصایای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

(و در بیانات اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام)

# آنچه گذشت

در جلسه‌ی گذشته گفتیم:

هدف بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله

(نجات انسانها از گمراهی و جهالت)

و هدف بعثت انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام

(آشکار ساختن گنجهای دفن شده‌ی عقلها)

معرفی شده است.

---

این دو امر که در حقیقت یکی هستند،

از اهداف اصلی انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام می‌باشند.

در یک روایت کلیدی،  
رسول الله خطاب به امیرالمومنین می‌فرمایند:

---

علی جان! زمانی که مردم،  
(انواع نیکی‌ها و کثرت در عبادات و خیرات) را برگزیدند،  
(که همواره در طول تاریخ اینگونه بوده است)  
تو (انواع عقل و ادراک معقول) را برگزین تا:  
(از تمامی آنان سبقت بگیری)



انسان قوه‌ای دارد که:  
(حقایق را با آن درک می‌کند)،  
نام این قوه (عقل) است.

---

ضدِ (عقل)، (جهل) است، یعنی:  
(درک کردن چیزی بر خلاف آنچه که هست)

و (عقل) قوه‌ی (درک حقایق) است،  
و عاقل حقیقت را درک می‌کند، در نتیجه:

---

(عاقل از (الله) اطاعت می‌کند)،  
چرا که (الله):

---

(ظهور حقیقت پنهان عالم است).

و (جهل)،

(درک کردن چیزی است بر خلاف آنچه که هست).

و (جاهل):

حقیقت را خلاف آنچه که هست درک می‌کند، در نتیجه:

---

(جاهل از (الله) نافرمانی کند)

چرا که (الله)، (ظهور حقیقت پنهان عالم است)،

و (جاهل) این حقیقت را درک نمی‌کند.

تنها راه نجات ---> اطاعت از الله است  
اطاعت از الله ---> محصول علم است  
علم ---> نتیجه‌ی تعلم است  
تَعَلِّم ---> به وسیله‌ی عقل صورت می‌گیرد

---

تمسک به عقل ---> تنها راه نجات است

عاقل کسی است که:

**(فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ / درباره‌ی الله تعقل کند)**

---

در نتیجه می‌یابد که **(اللَّهُ)**،

**(هویتِ حقیقیِ تمامی صفاتِ موجود در عالم است)**

---

و هر چه که **(مِنْ دُونِ اللَّهِ)** است،

**(هیچ ارزش و اثر و اعتباری ندارد)**

نتیجه‌ی این دریافت عاقل این است که:

---

**(إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاعِبِينَ فِيهَا)**  
(از اهل دنیا و طالبان آن کناره گیرد)

---

زیرا آنچه که **(اهل دنیا و طالبان آن)** به دنبال آن هستند،  
**(مِنْ دُونِ اللَّهِ)** است و عاقل برای **(مِنْ دُونِ اللَّهِ)**،  
**(هیچ ارزش و اثر و اعتباری قائل نیست)**

اما (جاهل):

حقیقت را خلاف آنچه که هست درک می‌کند، در نتیجه:

---

(الله تعالی) یا (مصدر و منبع سبب) را نمی‌شناسد؛

و خالی شدن از هستی، خالی شدن از هر دارایی،  
و هیچ و پوچ شدن را درک نمی‌کند، در نتیجه:

---

(إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ)

(از الله خوف ندارد آن که درباره او تعقل نکند)

نتیجه‌ی سیر (جاهل) این است که:

---

(و مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ)

(لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا)

(و يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ)

(و هر که درباره الله تعقل نکند)

(قلش با شناخت استواری که آن را ببیند)

(و حقیقتش را در جان خود بیابد پیوند نخورد)



# ادامه‌ی سخن

یکبار دیگر به این بیان توجه کنید!  
نتیجه‌ی سیر (جاهل) این است که:

---

(و مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ)  
(لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا)  
(و يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ)

(و هر که درباره الله تعقل نکند)  
(قلش با شناخت استواری که آن را ببیند)  
(و حقیقتش را در جان خود بیابد پیوند نخورد)

(عقل) یافتن حقیقت است،  
و (جاهل) چون از این نعمت برخوردار نیست:

---

(لَمْ يَعْزِلْ عَنِ اللَّهِ)  
(درباره‌ی الله تعقل نکند)

---

(لَمْ يَعْزِلْ عَنِ اللَّهِ) یعنی:  
(جاهل) حقیقت عالم که (الله تعالی) است، را نمی‌یابد.

کار (جاهل) به اینجا ختم نمی‌شود،  
در نتیجه‌ی نیافتن حقیقت عالم که (الله تعالی) است:

---

(لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا)  
(و يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ)

(قلوبش با شناخت استواری که آن را ببیند)  
(و حقیقتش را در جان خود بیابد پیوند نخورد)

سوال این است که:

(اگر قلب با شناخت استواری که آن را ببیند)

(و حقیقت آن را در جان خود بیابد پیوند نخورد)

چه اتفاقی می افتد و سیر زندگی انسان به کجا ختم می شود.

---

و اصولاً این **(شناخت استوار)** که قابل مشاهده است،

و این **(حقیقت در جان)** که با جان پیوند می خورد،

چیست و چگونه با جان پیوند می خورد،

و چگونه انسان را سیر می دهد؟

برای دسترسی به پاسخ این چالش‌ها،  
به آیات (84-90)  
سوره‌ی مبارکه‌ی انعام توجه فرمایید.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ  
ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ  
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (84) وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِيلَىٰ كُلٌّ مِنْ  
الصَّالِحِينَ (85) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى  
الْعَالَمِينَ (86) وَمِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ  
هَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (87) **ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ  
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (88)**  
أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ  
فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوًّا بِهَا بِكَافِرِينَ (89) أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ  
فَبِهَادِهِمْ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

(90)

خداوند در این آیات،  
نام هفده نفر از انبیاء عظام را می‌برد،  
و از پدران و برادران و ذریه‌ی آنان سخن  
می‌گوید.

---

سپس با ذکر چند (کلید واژه)  
نحوه‌ی هدایت قرآن کریم را بیان می‌کند.



(کلید واژه) اول، در آیه‌ی 87 است:

(و هَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

---

این آیه بیان می‌کند که:

این بزرگواران برگزیده شده،

(و به صراط مستقیم هدایت شده‌اند).

در آیه ی 88 تصریح می کند:  
(ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ)

این (هدایت) الله است که هر یک از بندگان را که  
بخواهد به آن هدایت می کند.

هنوز سوال باقی است،  
(هدایتی) که قرآن کریم به آن دعوت می کند،  
چه نوع (هدایتی) است؟

پاسخ در (کلید واژه‌ی) دوم است:  
(وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

اگر آنان (شُرک) می‌ورزیدند (که هرگز این‌گونه نشد)،  
تمامی اعمالشان حبط می‌شد.

**تذکر:** (حبط) یعنی سقوط کردن و محو شدن.  
کلمه‌ی (لَوْ) شرط ممتنع است و نشان می‌دهد که آن بزرگواران  
هرگز مشرک نشدند.

یکبار دیگر آیه را نگاه کنید!

(و ذٰلِكَ هُدًى اللّٰهِ يَهْدِي بِهٖ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ)  
(وَ لَوْ اَشْرَكُوْا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ)

(کلید واژه‌ی) اول، (هدایت)،  
و (کلید واژه‌ی) دوم، (شرک) است.

(هدایت) در مقابل (ضلالت) است،  
و (شرک) در مقابل (توحید)،

---

اما آیه، (هدایت)، را در مقابل (شرک) قرار داده است.  
از این تقابل معلوم می‌شود که:  
(هدایتی) که در مقابل (شرک) است،  
(هدایت به توحید) است.

هدایتی که قرآن از آن سخن می‌گوید:  
(هدایت به توحید) است.

---

در پایان به پیامبر دستور می‌دهد:  
(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدِهْ)

---

این (بزرگواران) کسانی هستند که خداوند آنها را  
(هدایت) کرده است، پس به (هدایت) آنان اقتدا کن.

پیامبر دستور دارد به هدایت انبیاء اقتدا کند،  
(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ)

هدایت انبیاء (هدایت به مسیر توحید) است.

هدایت انبیاء (هدایت به مسیر توحید) است.  
(توحید) همان (شناخت استواری) است که:

---

(لازم است قلب آن را ببیند)  
(و حقیقت آن را در جان خود بیابد)  
(و با آن پیوند خورد)

---

و (جاهل) از این (شناخت استوار / توحید) بی‌نصیب است.



بی نصیب بودن از این (شناخت استوار / توحید)،  
مساوی با (شرک) است و (جاهل مشرک است)  
و نتیجه‌ی (شرک) این است:

(وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

اگر آنان (شرک) می‌ورزیدند،  
تمامی اعمالشان حبط می‌شد.

پس روشن شد که:  
این **(شناخت استوار)** که قابل مشاهده است،  
و این **(حقیقت در جان)** که با جان پیوند می خورد،  
همان **(توحید)** است.

---

چالش دیگر این است که:  
**(توحید)** چگونه با جان پیوند می خورد،  
و چگونه انسان را سیر می دهد؟

به بیانی از مرحوم علامه طباطبایی در  
(تفسیر شریف المیزان جلد 6 صفحه 261) توجه فرمایید:

-----  
(وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

(اگر آنان (شُرک) می‌ورزیدند، تمامی اعمالشان حبط می‌شد)

-----  
(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ)

(آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرد)

(پس به هدایت آنان اقتدا کن)

(...يذكر أنه أكرمهم بالهداية الإلهية)  
(و هي الهداية إلى التوحيد فحسب)

---

خداوند در این آیات بیان می‌کند که این بزرگواران را،  
با نعمت **(هدایت)**، کرامت بخشیده است.  
این **(هدایت)**، همان **(هدایت به توحید)**، است و بس.

(و الدليل عليه قوله: **وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ**)،

---

دلیل اینکه این **(هدایت)**،  
همان **(هدایت به توحید)**، است و بس،  
این بیان خداوند است که:

---

**(وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)**

**(اگر آنان (شُرک) می‌ورزیدند، تمامی اعمالشان حبط می‌شد)**

(فلم يذكر منافيا لما حباهم به من الهداية إلا الشرك)  
(فلم يهدهم إلا إلى التوحيد)

---

چرا که در این بیان، هیچ امر منافی با هدایتی که به آنان  
بخشیده است را ذکر نکرده به جز **(شِرک)**.  
(از این بیان روشن می‌شود که):  
خداوند آنان را به چیزی جز توحید هدایت نکرده است.

امری بسیار مهم:  
سرایت توحید به تمامی اعمال

مرحوم علامه طباطبایی بعد از ذکر این مقدمه،  
به امری بسیار مهم اشاره می‌کند:

---

(غیر أَنَّ التَّوْحِيدَ حَكْمَهُ سَارٌ إِلَى أَعْمَالِهِمْ مَتَمَكِّنٌ فِيهَا)

---

حکم (توحید) در اعمال انبیاء جاری،  
و (حاکم و مسلط) بر (اعمال) آنها است.



(و الدلیل علیہ قوله:)  
(وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

---

دلیل این سخن که:  
حکم (توحید) در اعمال انبیاء جاری، حاکم و مسلط است،  
این آیه است:  
(اگر آنان (شُرک) می‌ورزیدند، تمامی اعمالشان حبط می‌شد)

# توضیحی بر بیان مرحوم علامه طباطبایی

به آیه‌ی زیر توجه فرمایید:

(وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

(ما کَانُوا يَعْمَلُونَ) --> (ماضی استمراری)

(ماضی استمراری) بیانگر این است که:

اگر انبیاء شرک می‌ورزیدند،

تمامی اعمال آنها در هر لحظه‌ای باطل می‌شد.

کلمه‌ی (لَوْ) شرط ممتنع است و نشان می‌دهد که آن بزرگواران، هرگز در هیچ لحظه‌ای و در هیچ عملی مشرک نشدند.

-----  
(و لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

اگر آنان (شُرک) می‌ورزیدند (که هرگز این‌گونه نشد)، تمامی اعمالشان حبط می‌شد.

-----  
پس (توحید) همواره و دائماً در تمامی اعمالشان جاری بود.

ادامه‌ی بیان مرحوم علامه  
طباطبایی

(فلولا أن الشرك جار في الأعمال متسرب فيها)  
(لم يستوجب حبطها فالتوحيد المنافي له كذلك)

---

اگر **(شرك)** جاری و ساری در اعمال نبود،  
موجب باطل شدن عمل نمی‌شد،  
و **(توحيد)** هم که منافی با **(شرك)** است اینگونه است.

# معنای سرایت توحید در تمامی اعمال

(و معنى سراية التوحيد في الأعمال)  
(كون صورها تمثل التوحيد و تحاكيه محاكاة المرأة لمرئيتها)

---

معنای (سرایت توحيد به تمامی اعمال) این است که:  
صورت عمل مانند آینه‌ای که تصویر را نمایش می‌دهد،  
(توحيد) را نمایان کند.



(بھیث لو فرض أن التوحید تصور لکان هو تلك الأعمال بعینها)  
(و لو أن تلك الأعمال تجردت اعتقادا محضا لكانت هي هو بعینہ)

---

به این شکل که:

اگر فرض شود که **(توحید)** قرار است صورتی پیدا کند،  
این صورت همان عمل است.  
و اگر فرض شود که عمل قرار است صورتی مجرد پیدا کند،  
این صورت همان **(توحید)** است.

وصف غالب در انسان،  
بر تمامی افعال او اثر می‌گذارد.

(و هذا المعنى كثير المصداق في الصفات الروحية)  
(فإنك ترى أعمال المتكبر يمثل ما في نفسه من صفة الكبر و الخيلاء)

---

و این معنا یعنی

**(سرایت وصف غالب بر جميع اعمال و رفتار و حالات)**

در صفات روحی بسیار است.

مثلا اگر کسی **(متکبر)** باشد، تمامی رفتارها و گفتارهایش،

مصادیقی از **(کبر و خودخواهی)** هستند.

**(نگاه، راه رفتن، نشستن و خلاصه تمام اعمالش متکبرانه است)**

# جمع بندی سخن

(عقل) یافتن حقیقت است،  
و (جاهل) چون از این نعمت برخوردار نیست:

---

(لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ)  
(درباره‌ی الله تعقل نکند)

---

(لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ) یعنی:  
(جاهل) حقیقت عالم که (الله تعالی) است، را نمی‌یابد.

کار (جاهل) به اینجا ختم نمی‌شود،  
در نتیجه‌ی نیافتن حقیقت عالم که (الله تعالی) است:

---

(لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا)  
(و يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ)

(قلش با شناخت استواری که آن را ببیند)  
(و حقیقتش را در جان خود بیابد پیوند نخورد)

سوال این است که:

(اگر قلب با شناخت استواری که آن را ببیند)

(و حقیقت آن را در جان خود بیابد پیوند نخورد)

چه اتفاقی می افتد و سیر زندگی انسان به کجا ختم می شود.

---

بی نصیب بودن از این (شناخت استوار / توحید)،

مساوی با (شرک) است و (جاهل مشرک است).

(شُرک) که نتیجه‌ی (جهل) است،  
(بر جمیع اعمال و رفتار و حالات غلبه می‌کند)  
و تمامی اعمال (جاهلِ مشرک) باطل می‌شود، در نتیجه:

---

(لَمْ يَعْزِدْ قَلْبُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا)  
(و يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ)

(قلش با شناخت استواری که آن را ببیند)  
(و حقیقتش را در جان خود بیابد پیوند نخورد)



(مَعْرِفَةٌ ثَابِتَةٌ یا شناخت استواری)  
که نتیجه‌ی (عقل) است،  
و (جاهلِ مشرک) از آن بی بهره است،  
همان (توحید) است که (انسان موحد)،

---

(يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ)  
(حقیقتش را در جان خود می‌یابد)  
و این حقیقت، همواره و دائماً در تمامی اعمال او جاری است.

# پایان جلسه ی سوم

يَا أَبَا الْحَسَنِ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى  
أَيُّهَا الرِّضَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ  
يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا  
إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ  
وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا  
يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

نسیم قدسی یکی گذر کن به بارگاهی که لرزد آنجا  
خلیل را دست ذبیح را دل مسیح را لب کلیم را پا  
نخست نعلین ز پای برکن سپس قدم نه به طور ایمن  
که در فضایش ز صیحه‌ی لَن فتاده بی‌هوش هزار موسی  
ز آستانش ملایک و روح رسانده بر عرش صدای سُبُوح  
به خاک راهش چو شاة مذبوح رُسل به ذلت همی جبین سا

نسیم جنت وزان ز کویش شراب تسنیم روان ز جویش  
حیات جاوید دمیده بویش به جسم غلمان به جان حورا  
فلک به گردش پی طوافش ملک به نازش ز اعتکافش  
ز سربلندی ندیده قافش صدای سیمرغ نوای عنقا  
مهین مطاف شه خراسان امین ناموس ضمین عصیان  
سلیل احمد خلیل رحمن علی عالی ولی والا  
بگو که «نیر» در آرزویت کند ز هر گل سراغ بویت  
مگر فشاند پری به کویت چو مرغ جنت به شاخ طوبی